

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

موسوی

اول اکتبر ۲۰۱۱

## در حواشی قتل "ربانی"

۳

### آمران قتل ربانی

عیسی به رهی دید یکی کشته فتاده ..... حیران شد و بگرفت به دندان سر انگشت  
گفتا که «کرا کشتی تا کشته شدی زار؟ ..... تا باز که او را بکشد آنکه تو را کشت؟»  
انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس ..... تا کس نکند رنجه به در کوفتن مشت

در این قسمت نوشته قبل از آن که به اصل موضوع بپردازم، به اجازه شما خوانندگان گرامی و به اجازه استاد سخن آقای "معروفی" که گاهی مطالب ارزشمند و آموزنده شان را با یادی از گذشته ها آغاز می نمایند، می خواهم به اقتفاء از ایشان سخنم را با یادی از گذشته آغاز نمایم باشد تذکر آن خاطره، بر بحث کنونی ما روشنی لازم بیندازد. ده ها سال قبل یعنی در اواخر دهه ۴۰ هجری و اوایل دهه ۵۰ در محلی که ما زندگانی می نمودیم، ملک قریه یک پیشکار داشت که به نام "تواچی" یاد می شد. این شخص که در خبثت و دنائت گوی سبقت از همه ربوده بود و با اندکی تغییر در شعر شاعر "آنچه بدان همه دارند، او تنها داشت" به علاوه آن که جاسوسی ملک، ولسوال و قومندان ولسوالی را می نمود، در تمام فتنه ها و نا آرامی هائی که در منطقه ما و حتا ۶ گروهی محل ما رخ می داد هرگاه تحقیق درست صورت می گرفت پای "تواچی" در میان بود؛ از دزدی گرفته تا پراندن بچه و دختر مردم، جنگ اندازی، قمار خانه ساختن، تن فروشی، فروش ملک و دارائی مردم به صورت قاچاق و در غیاب صاحب آن و هر آنچه می توان در موردش فکر نمود، از جناب "تواچی" ساخته بود.

بر مبنای همین خصایص ضد انسانی، شامگاهان یکی از روز ها، چند تن از باشندگان محل که به احتمال اغلب همه جوان بودند، خود را به قسمی که دیده نشوند در یکی از پس کوچه های محل که می دانستند "تواچی صاحب" از

آنجا عبور می نمود، در انتظار وی ماندند و به محض رسیدنش، بسیار سریع و غافلگیرانه ابتداء یک "پتو" را بر سر وی انداخته بعداً به زدنش آغاز نموده بودند.

آنها که همه از وی پر عقده بودند و می دانستند با هر مشت و لگدی که بر "تواچی" حواله می دارند، درد دل یکی از باشندگان محل را تسکین می بخشند، و جاسوسی از جواسیس خاندان طلائی را کیفر می دهند "تواچی" را به اندازه ای مشت و مال کردند که دیگر نای راه رفتن و دفاع از وی کاملاً سلب و بیهوش بر زمین ماند.

جوانان به آن لت و کوب اکتفاء نکرده، "تواچی" را کاملاً برهنه نموده بعد از آن که با زدن چوب در ... از وی کشمش ساختند وی را همان طور "لج مادرزاد" رها نموده پی کار خود می روند.

فردای آن روز خبر لت خوردن و به اصطلاح "ایزار تواچی" را کشیدن، و "کشمش شدن" وی به سان یک بمب خبری تمام محله و حتا محله های اطراف را نیز فراگرفته، مردم بدون آن که ضارب و ضاربین "تواچی" را بشناسند بر پدران و مادران آنها رحمت فرستاده و از خدا می خواستند تا باز هم آن فرشته های نجات را به سراغ "تواچی" و اعوان و انصارش بفرستد.

اما عکس مردم که از خوشحالی در پوست نگنجیده هریک "یک زاغ را چهل زاغ" ساخته و می خواستند بر همدیگر بقبولانند که بزرگی "چوب" به چه اندازه بوده؛ ملک قریه که در لت خوردن "تواچی" آینده خود را پیشبینی می نمود، ضمن دو و دشنام و قدرت دولت وقت را به رخ مردم کشانیدن، حدود یک هفته بعد که "تواچی" بر سرپای آمده و می توانست بستر را ترک نماید، در یکی از روز ها طبق قرار قبلی، قومندان ولسوالی را در ظاهر برای عیادت از "تواچی" اما در اصل برای ترساندن مردم به قریه دعوت نموده بود.

قومندان ولسوالی که فردی بود از اهالی پنجشیر و اگر حافظه ام دچار اشتباه نشده باشد "نورالله" نامیده می شد، با همان هیکل بزرگ و شکم فطوری که از دور فریاد می زد، از سرقت های "تواچی" در اینجا هم چیز هائی مدفون است، بعد از دیدن "تواچی" در حالی که وی نیز با سر و روی بسته در کنارش "چاک چاک" راه می رفت و ملک و سایر نوچه های شان "خاکباد" به راه انداخته بودند، در سرک عمومی، آنجائی که موتر قومندان صاحب در انتظار صاحبش می غریب، توقف نموده به طرف مردمی که جلو چند دکان کهنه و از هم پاشیده ایستاده بودند، رو گردانیده با تبختر یک "قومندان" پرسید:

کدام پدر و مادر ... "تواچی" صاحب را زده؟

چون هیچ صدائی در پاسخ خود نشنید، رویش را به طرف یکی از ریش سفیدان محل که می گفتند بیش از ۱۰۰ سال عمر دارد نموده، پرسید:

"او باباه، تو که پایت د لب گور رسیده بگو، کی "تواچی" صاحب را زده؟"

بابه که تا آن روز هیچ گاهی صدای بلند وی را حد اقل ما نشنیده بودیم، رو را به طرف قومندان برگردانیده پرسید:

"مه بگم"

قومندان در جواب گفت: بلی تو!

بابه با همان صدا گفت:

"قومندان صاحب، از مه که راه گشته نمیتانم تا تو که نفر و نوکر حکومتی استی گرفته تا تمام مردم میشه که او را زده باشن"

قومندان که انتظار چنین پاسخی را نداشت، با عصبانیت گفت "آخر چرا؟؟"

بابه که منتظر این سؤال بود به اصطلاح مردم، نه برد و نه آورد و با همان صدای بلند گفت:

از بس ای پدر لعنت شرور است، از بس ظلم کرده، از بس بدی کرده، از بس دزدی کرده ..."

قومندان که به هیچ صورت انتظار چنین پاسخی را آنهم از پیرمردی که بیش از ۱۰۰ سال داشت، نداشت و نمی توانست با وی از در خشونت نیز پیش آید بعد از آن که چند دشنام به استقامت ضاربین "تواچی" فرستاد و به قدر کافی "خط و نشان" کشید، از راهی که آمده بود برگشت بدون آن که کدام دستاوردی داشته باشد.

وقتی خاطره آن روز را با اوضاع کنونی قتل "ربانی" همزمان به ذهنم خطور می دهم، می بینم این هیولای خونخوار نیز آنقدر جنایت و خیانت نموده و در جنایت، دزدی و وطن فروشی دست هزاران "تواچی" را از پشت بسته بود که می تواند به صد ها و هزاران دشمن در پشت قتل وی قرار داشته باشد. چه همان طوری که از آغاز این سلسله نوشته ها با استمداد از سخن جاودانی "ناصر خسرو" آورده ایم، آنی که دست به خون دیگران می آلود و حتا با انگشت درب کسی را به صدا می آورد، نمی تواند منتظر باشد که هیچ کس به وی نباید کاری داشته باشد.

و اما برگردیم از خاطرات چندین دهه قبل به آنچه اکنون اتفاق افتاده است:

منش و کردار فرصت طلبانه و به مثابه یک جاسوس چند جانبه دق الباب تمام نهاد های استخباراتی را کردن و به موازات آن شرکت در کشتار بیدریغ توده های میلیونی افغانستان و فروش گستاخانه میهن، آن عواملی اند که طیف دشمنان "ربانی" را از حساب بیرون کشیده است به علاوه، سیاست استفاده جویانه و فرصت طلبانه متحدین داخلی و خارجی وی نیز قسمی است که هریک می خواهد از کشته شدن آن هیولا بیشترین منفعت را برای خود به دست بیاورد، به همین لحاظ از نخستین روزی که وی به دنبال یک عمل انتحاری راهی زباله دان تاریخ گردید تا امروز که حدود ده روز از آن واقعه می گذرد، با آن که قاتل کاملاً معلوم است، اما به خاطر یافتن دستان پشت پرده و محرکین اصلی قاتل بازار افواهات و شایعات کاملاً گرم می باشد. این شایعات اگر از صد ها دشمنی شخصی که در چنین مواردی مطرح می گردند، بگذریم در خطوط کلی خود در سه بخش تمرکز یافته است:

۱- امریکا و اداره مستعمراتی کابل به مثابه گرداننده اصلی آن قتل

۲- شوروی، ایران و شورای نظار

۳- پاکستان، "ام. آی. ۶" و طالبان

#### ۱- امریکا و اداره مستعمراتی کابل به مثابه گرداننده اصلی آن قتل:

به صورت عمده مبلغان این طرز دید کسانی اند که یا به صورت مستقیم با ایران، روسیه و هند و نهاد های تبلیغی استخباراتی آنها در رابطه اند و یا این نا آگاهانه، در دام تبلیغاتی آنها گرفتار مانده اند.

این طیف افراد می خواهند بگویند که گویا "ربانی" با امریکائی ها در مخالفت قرار داشته نه تنها مخالف موجودیت فعلی شان در افغانستان بود بلکه با ایجاد لشکر گاه های آنها نیز مخالفت داشت، بدین منظور امریکائی ها وی را از پیش پای خویش برداشتند. پایه های چنین تفکری را می توان در اشاره های تلویحی دیپلمات سابقه دار هند "م. ک. بدره کمار" نیز مشاهده نمود. این فرض از جهتی که آنها مطرح می دارند، به هیچ صورت نمی تواند، اعتبار داشته باشد، مگر این که بپذیریم طرح دیگری در میان است که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

علت آن که این طرح نمی تواند از اعتبار زیاد برخوردار باشد، می تواند چنین باشد:

صرف نظر از آن که امریکائی تا چه حدی کنترل عملیات های انتحاری در دست دارند و این که آیا در این حدی از توانائی هستند تا دشمنان خویش را به وسیله دشمن دیگری ترور نموده از بین ببرند، آنچه این احتمال را از منظری که ایرانی ها و هندی ها ادعا می دارند، به شدت ضعیف می سازد، کارنامه زندگانی شخص "ربانی" می

باشد. چه به گواهی تجربه و زندگی شخصی فرد فرد مردم افغانستان، وی در تمام دوران حیات ننگینش، نه تنها هیچ گونه مخالفتی با امریکائی ها به خصوص اشغال افغانستان به وسیله آنها نداشت، بلکه طنین صدای کریه وی هنوز هم از گوش هموطنان دور نشده وقتی از ناتو می خواست تا برای نابودی طالب بمب های بیشتر و کار آمد تری بریزند، او که در آغاز فکر می کرد این بار امریکائی ها خود دست وی را گرفته و به ارگ رهنمون می شوند وقتی در آغاز قضایا را به شکل دیگری دید، اندکی دلخوری از خود نشان داد، آنها نه از امریکائی ها بلکه از سه خاین شورای نظاری، مگر به مرور زمان وقتی از جانبی در غارت میلیارد ها دالری که از کیسه خلیفه در افغانستان پخش می گردید، سهم ساخته شد و از جانب دیگر امکان خورد و برد برای تمام اعوان و انصارش در سراسر افغانستان و جهان مساعد گردید و از طرف دیگر دامادش را که هیچ گونه سابقه کاری و خدمتی را حتا در جریان مقاومت رسمی نیز نداشت به احترام وی و به عوض خونبهای برادرش "ارشاد الخاینین" تا سطح معاون اول ریاست جمهوری بالا کشیدند و از همه بالاتر وقتی در این اواخر با سپردن مسؤلیت و صلاحیت ده ها میلیون دالر زیر نام "کمیته صلح" به وی امپریالیسم دست و دلبازی خود را برای مزدورانش به اثبات رسانید، دیگر تمام آن دلخوری ها و ناراحتی های احتمالی بین "ربانی" و اشغالگران از بین رفته، به مثابه یکی از نوکران صادق و وفادار در خدمت آنها قرار گرفت.

"ربانی" نه تنها در مخالفت با امریکائی ها و سایر اشغالگران قرار نداشت تا کسانی بخواهند از آن عبای آزادیخواهی بر تنش نمایند، بلکه به مثابه یکی از افرادی که جهت تحکیم اداره مستعمراتی کابل و تحکیم مناسبات استعماری در افغانستان، تا آخرین رمق حیات، فعالیت می نمود، هر بر چسبی می تواند بر وی بچسبد به غیر از وطن پرستی و آزادی خواهی. در نتیجه به جرأت می توان نوشت:

"ربانی" فردی بود نوکر استعمار که در دفاع از استعمار جان خود را از دست داده است و هیچ کسی با هیچ پوشش و بهانه ای نمی تواند وی را عنصر ضد استعماری و یا مبارز جا بزند، هر چند تلاش کننده بیشتر از ببرک کارمل دیده درائی تاریخی نیز داشته باشد.

و اما آن منظری که می تواند، پای سنجش شامل ساختن امریکا در محاسبات را باز گذارد: امریکائی ها به دو منظور می توانند حتا اگر خود هم در کشتن "ربانی" سهمی نداشته باشند، از کشته شدن وی سود بجویند:

نخست وقتی خواسته باشند کشته شدن "ربانی" را بهانه قرار داده به تنور نفرت قومی و ملیتی هیزم بیشتر برده آن را کاملاً فروزان سازند و در واقع برنامه تجزیه افغانستان را بخواهند روی دست بگیرند. شواهدی که در این مورد می تواند مشاهده شود، موضع گیری های خصمانه برخی از افراد مربوط "شورای نظار" است علیه ملیت پشتون. چنانچه "عطا نور" والی گماشته شده امریکائی در ولایت بلخ این نکته را با صراحت بیان داشته و امکان هر نوع صلح را منتفی دانست.

"عطا" که خود یکی از سگان زنجیری جمعیت و از سگان زنجیری امریکا به شمار می رود، به یقین وقتی چنان حرفهائی را می زد، حمایت اشغالگران امریکائی و سایر مراکز قدرت در افغانستان را با خود داشت ورنه به هیچ صورت جرأت نمی کرد تا با چنان صراحتی، بر روی سیاست های به اصطلاح دولت مرکزی مورد تأیید امریکا "سیلی" حواله نماید.

منظور دوم استفاده ایزاری از مرگ "ربانی" به خاطر صدور بحران به پاکستان می باشد. چه همان طوری که سالها قبل ضمن یکی دو نوشته و یکی از مصاحبه ها، بر مبنای شناختی که از امپریالیسم امریکا داشتیم و دارم به

خود حق دادم تا بنویسم، تجارب تاریخی نشان داده است که امریکا به خاطر غلبه بر یک بحران و کنترل آن، همیشه کوشیده است با صدور بحران و گسترش آن به جا های دیگر، به اهداف خود دست یابد و مثال های آن را در گسترش آتش جنگ و جنایت در جنوب شرق آسیا از ویتنام به کامبوج و لاوس آورده بودم، اکنون نیز با صراحت ابراز می دارم، امریکا نمی تواند شکست خود در اشغال افغانستان را به سادگی تحمل نماید.

امریکا با تمام قواء کوشیده و باز هم خواهد کوشید تا به مثابه آخرین ترفند استعماری قبل از خروج و فرار از افغانستان، بحران افغانستان را به کشور های همسایه آن به خصوص پاکستان و ایران نیز صادر نماید. سر و صدا هائی که در این اواخر تنی چند از سیاستمداران امریکائی، به خصوص تنی چند از اعضای کنگره در قبال پاکستان به راه انداختند و کار به جائی کشید که فرماندهان نظامی امریکا از فرستادن نیروی زمینی به داخل پاکستان حرفی به میان آورد، در واقع با آن حرکت واکنش حریف را استمزاج نمودند و پاکستان نیز طی اعلامیه شدید الحنی چنان حرکتی را غیر قابل قبول دانست، همه شواهدی اند که امریکائی ها بی میل نیستند تا سربازان شان در داخل خاک پاکستان نیز به صورت علنی به کشتار مردم آنجا دست بزنند.

فقط با درک همین سیاست رسواست که می توان خوشرقصی ها و رجز خوانی های دلچک جدید استعمار "اسپنتا" را به درستی فهمید، وقتی فرد خود فروخته و مزدوری چون "اسپنتا" به خود این جرأت را می دهد تا با صدای بلند اعلام دارد که گویا زمان مذاکره با طالب به سر آمده از این به بعد با دولت پاکستان در این زمینه صحبت خواهیم نمود. صرف نظر از آن که وی می خواهد تا چه اندازه برای خود بین هواداران "ربانی" دلربائی نماید، به صورت مستقیم می رساند که امریکا از این حادثه می خواهد حد اکثر استفاده را نموده، چه بسا به همین بهانه به علاوه فرستادن "درون ها" سربازانش را نیز به آنجا بفرستند.

نکته دیگری که این حدس را تا اندکی قوت می بخشد، سرو صدا های اخیر ببرک امریکانیست مبنی بر این که اگر پاکستان در زمینه قتل "ربانی" با آنها همکاری نکند قضیه را به شورای امنیت ملل متحد خواهد کشانید، می تواند باز هم دلیل دیگری باشد برای این که امپریالیسم تصمیم دارد تا در تنور گرم فعلی، نان خود را بپزد. نان گسترش اشغال، نان گسترش قتل و جنایت.

هرگاه چنین امری اتفاق بیفتد، به جرأت می توان نوشت:

"ربانی" نه تنها در هنگام حیات به مثابه ابزاری در خدمت تحقق اهداف استعماری قرار داشت، بلکه مرده وی نیز در خدمت ارباب استعماری قرار گرفت.

ادامه دارد